

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین
لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.
دلیل ششم یا پنجمی که اقامه شده در فرمایشات شیخ اعظم قدس سره بر این که عجز از توریه لازم نیست در
حالا یا صدق اکراه یا حکم اکراه. این است که در اخباری که به کذب تجویز شده یا امر شده، در آن موارد
اشاره‌ای به مسئله‌ی توریه نشد. طایفه‌ی قبل عبارت بود از خصوص اخباری که دالّ است بر حلف کاذباً. این
سایر اخبار است. این سایر اخبار است. اطلاق در سایر اخبار که حلف کذبی و یمین کذبی نه، مثل اخباری که
مورد تقیه است. یا در مورد مصالح است که می‌تواند دروغ بگوید برای یک مصلحتی. در این‌ها نفرمودند که این
دروغ را برای مصلحت یا برای تقیه، وقتی بگو که توریه نمی‌توانی بکنی یا امکان توریه نباشد و الا اول توریه،
اگر آن نشد این. این‌ها دلیل بر این هست که شارع به عدم توریه ترخیص داده. ولو کذب هم باشد توریه ولو
این که کذب هم باشد ترخیص داده. یا نه اصلاً کذب، اکراه صادق است ولو این که راه توریه هم هست اکراه
صادق است فلذا این محرّمی را انجام نداده یا آن تجویز هست برای دروغ گفتن و امثال این‌ها.
این طایفه هم جواب آن در حقیقت همان جواب‌هایی است که در طایفه‌ی قبل داده شد و جواب‌های متعددی که
آن‌جا داده شد این‌جا هم هست به این که آن‌جایی که اکراه است ... حالا حاصل آن جواب ... آن‌جایی که اکراه
در غیر حلف است خب اگر فرض کردیم که در واژه‌ی اکراه اصلاً نهفته شده که باید عجز از توریه هم داشته
باشد. و امکان تفصّی به توریه نباشد. خب در ناحیه‌ی موضوع اخذ شده. پس بنابراین دیگر لزومی ندارد که امام
علیه السلام اشاره‌ی به مسئله‌ی توریه بفرمایند. وقتی می‌گویند اکراه، اصلاً مفروض آن همین است که هیچ راه
فراری نیست حتی التوریه. و علاوه بر این که آن جواب‌های دیگری هم که داده می‌شد این بود که چون توریه بر
خلاف طبع هست و یک آمادگی ویژه‌ای می‌خواهد و معمولاً خیلی‌ها وقتی می‌خواهند توریه بکنند، به یک
تمجمع در کلامی گرفتار می‌شوند که لو می‌روند. از این جهت شارع مقدس ممکن است از این جهت باشد که
ترخیص داده نه این که در صدق اکراه لازم نیست. نه، در صدق اکراه لازم است ولی این‌جاها را شارع فرموده

لازم نیست و حکم اکراه را علی رغم این که لغۀ صادق نیست، حکماً حکم اکراه را بار فرموده. عطفاً علی العباد و رأفتاً علی العباد که مشکل برای آن‌ها پیدا نشود. و بیانات شبیه این که ما در آن بحث قبلی داشتیم. بنابراین این اطلاعات ادله‌ی دیگر هم قابل استناد نیست.

دلیل ششم: دلیل ششم، عدم تنبیه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هست به توریه در داستان عمار. که این داستان عمار در کافی شریف آمده است و سند آن هم حالا علاوه بر این که در کافی است سند خودش هم لا بأس به، صاحب وسائل در باب بیست و نهم از ابواب امر و نهی، از ابواب امر به معروف، روایت دوم نقل فرموده است که «وَعَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ صَدَقَةَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع إِنَّ النَّاسَ يَرَوُونَ أَنَّ عَلِيًّا ع - قَالَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِيٍّ فَسُبُونِي ثُمَّ تَدْعَوْنَ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنِّي فَلَا تَبْرَأُوا مِنِّي فَقَالَ مَا أَكْثَرَ مَا يَكْذِبُ النَّاسُ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام - ثُمَّ قَالَ إِنَّمَا قَالَ إِنَّكُمْ سَتُدْعَوْنَ إِلَى سَبِيٍّ فَسُبُونِي ثُمَّ تَدْعَوْنَ إِلَى الْبَرَاءَةِ مِنِّي وَإِنِّي لَعَلَى دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَلَمْ يَقُلْ وَلَا تَبْرَأُوا مِنِّي». این جا را هم نهی نفرمودند که تبرء از من نجوید. این را نفرمودند. فرمودند می‌گویند از من برائت بجوید البته من بر دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم هستم. این جور عبارت فرمود. «فَقَالَ لَهُ السَّائِلُ أَرَأَيْتَ إِنْ اخْتَارَ الْقَتْلَ دُونَ الْبَرَاءَةِ» این چطور است؟ «فَقَالَ وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ عَلَيْهِ» این به گردن او نیست که اختیار قتل کند. «وَمَا لَهُ إِلَّا مَا مَضَى عَلَيْهِ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ - حَيْثُ أَكْرَهُهُ أَهْلُ مَكَّةَ - وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ فَانْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِ إِلَّا مَنْ أَكْرَهُ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ - فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عِنْدَهَا يَا عَمَّارُ إِنْ عَادُوا فَعُدَّ فَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ عُذْرَكَ وَأَمَرَكَ أَنْ تَعُودَ إِنْ عَادُوا وَرَوَاهُ الْحَمِيرِيُّ فِي قُرْبِ الْإِسْنَادِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ مِثْلَهُ»

در مجمع البیان هم ذیل آیه‌ی شریفه، خب همین مطلب آمده، به این اضافه که توی این روایت نیست که در آن داستان، عمار و پدر و مادرش مکره واقع شدند اما آن دو تا، تعدی کردند از این که برائت بجویند، فلذا آن‌ها کشته شدند ولی ایشان نه، ایشان به حسب ظاهر آن چیزی که آن‌ها می‌خواستند انجام داد و نجات پیدا کرد بعد آمد خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در حالتی که گریان بود از این واقعه‌ای که پیش آمده و این کاری که انجام داده آن وقت این آیه‌ی مبارکه مثلاً نازل شد و حضرت به ایشان فرمودند که «إِنْ عَادُوا فَعُدَّ» این مقدمه را حالا توی این روایت نبود اما در نقل‌های دیگر هست.

حالا فرمایش شیخ اعظم این هست ولو در این جا اشاره‌ی به و تنبیه به توریه واجب نیست چرا؟ برای این که موضوع است. لازم نیست حضرت راهنمایی بکنند به جایی که موضوع اکراه از بین برود، چون آن غافل از توریه است پس قهراً اکراه بر او صادق است و حلال است. حضرت لازم نیست که کاری بکنند که موضوع

عوض بشود. فلذا واجب نیست در این‌جا حضرت تنبیه بکنند به این که از این به بعد اگر پیش آمد تو باید توره بکنی یا همان وقت هم باید توره می‌کردی مثلاً. برای این که خب اگر حضرت تنبیه نفرمایند آن غافلاً عن التوره است وقتی غافلاً عن التوره است وقتی که غافلاً عن التوره بود قهراً اکراه در حد آن صادق است و وقتی اکراه صادق بود واقعاً برای او حلال است. خب لزومی از این جهت ندارد.

اما می‌فرمایند از باب این که عمار است و حضرت خیلی عمار را دوست دارند. شفقت به عمار دارند و از آن طرف عمار هم خیلی ناراحت است از این که کلامی که معنای آن کفر است از زبان او خارج بشود. خب این‌جا جای این هست که حضرت بفرمایند. یعنی آدم مطمئن می‌شود که واجب ولو نباشد اما از جهت شفقتی که حضرت به او دارد و آن ناراحتی‌ای را که حضرت در او می‌بینند. مطمئن می‌شود که اگر توره لازم بود این‌جا باید حضرت می‌فرمودند.

س: مؤید فرمایش شما نمی‌گفت فعد، إن عادوا فعد؟؟

ج: چه اشکالی دارد؟

س: نه من مؤید فرمایش شما؟؟؟

ج: نه إن عادوا فعد طبق حالا خودش است دیگر. چون غافل است ...

س: نه مؤید این فرمایش اخیرتان را عرض می‌کنم که اگر شما می‌فرمایید که با توجه به شأن عمار و آن حالتش و شفقتی که آقا رسول‌الله دارند باید می‌فرمودند اگر؟؟؟ من می‌گویم که با توجه به این نکته که یعنی اگر این را اضافه بکنیم بهتر می‌شود که دیگر نمی‌فرمودند فعد، یعنی همان، همان کار را تکرار کن دوباره. یعنی تذکر می‌دادند.

ج: بله همین تذکر دادنش مهم است دیگر.

س: تذکر می‌دادند نمی‌گفتند فعد، همان کار را تکرار بکن.

ج: بله، حالا امر هم فرمودند. بلکه خدا فرموده، که این روایت این بود أمرک أن تعود إن عادوا. همان کار که کردی.

خب پس بنابراین از عدم تذکر حضرت و تنبیه حضرت مطمئن می‌شویم با توجه به آن خصوصیتی که حضرت به عمار دارد، در این موارد توره لازم نیست.

س:؟؟؟ موضوع وجوب توره منوط به علم و التقاط باشد و سلمنا بگیریم کما این که دارید می‌گیرید. خب وقتی مقید به التقاط است حضرت اصلاً از اول التقاط نمی‌دهد بخاطر امتناناً و شفقتاً به حال ایشان دیگر. چه

مشکلی دارد منافاتی با شفقت ندارد. اتفاقاً چون دوستش دارد اتفاقاً می گوید من این را در موضوعش نمی گویم تا آگاه و ملتفت نشود و حکم برایش نیاید. تا واجب باشد توریه بکند و جواب؟؟؟ برای او واجب بشود.
ج: نه ببینید حرف بر سر این است که این که در واقع عمار کافر نشده بود که اعتقادش را از دست نداده بود. اما تفوه به این کلامی که معنای آن کفر است این برای او سخت بود، خب در این جا چرا حضرت فرمودند؟ خب معنا را قصد نکن، تو که این قدر ناراحتی، ...
س:؟؟؟

ج: ناراحت بود گریه می کرد دیگر.
س: آقا آیه نازل شده است که «مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» را استثناء کرده از ادله ی؟؟؟ اگر هم یک چیز درونی است مثل یک عرق رگ و ریشه ی مثلاً تعبیدی است که ما هیچ دلیلی برای آن نداریم. دیگر؟؟؟ بخاطر شفقت بر این رگ و ریشه ای که هیچ دلیلی برای آن نداریم و اصلاً واجب نیست من شفقتی که به حال تو دارم و نگفتم از اطلاق ادله استفاده می کنیم این چه استدلالی هست؟
ج: چه اطلاق ادله ای؟

س: اطلاق دارد ادله، در مثل حال ایشان باید حضرت شفقت می کرده و با توجه به حالت شفقت چیز دیگری نگفته پس معلوم است واجب نیست، اشاره نکرده واجب نیست. به این می خواهد استدلال بکند این چه استدلالی هست؟ آقا واجب نیست بر ایشان، بر ایشان آیه نازل شده؟؟؟

ج: فلذا می گوئیم واجب نیست چون موضوع است این که شیخ فرمودند اگر چه واجب نیست تنبیه در این مورد، چون ما لازم نیست که موضوع را عوض بکنیم برای مکلف. او خیال می کند الان ظهر شده بلند شده نماز ظهر می خواند، لازم نیست بگوئیم هنوز ظهر نشده. اما از باب این خصوصیت عاطفی ای که وجود دارد جای این هست که او ناراحت است حضرت بیایند به او بفرمایند که توریه کن، حالا که حضرت فرمودند توریه کن، معلوم می شود توریه کردن اشکالی ندارد، در دو جهت، یکی برای این که «مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل، ۱۰۶) این توریه هم نکنی، مشمول «مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» می شود. و الا اگر مشمول آیه شدن مشروط بر این بود که نتوانی توریه بکنی، خب باید حضرت می فرمودند تا این که ...
یکی این که بالاخره او ناراحت بود حالا بالاخره بیان شیخ را بخوانیم تا بعد اشکالات. حالا فعلاً ...

س: حاج آقا این جا؟؟ بله اگر یک کسی موضوعی بود لازم نیست ما موضوع را برای او عوض بکنیم. اما از همین تطبیق و امر آیا ... غیر از شأن عمار، یعنی آن قضیه‌ی شأن عمار را در نظر نگیریم از همین ترخیص و امری که می‌گوید آقا دفعه‌های بعدی هم همین‌طوری عمل بکن.

ج: خب اگر موضوع ادامه پیدا می‌کند چه اشکالی دارد؟ مگر عزائم شریعت باشد خب آن یک حرفی است اما اگر عزام شریعت نیست خب چه لزومی دارد؟ حالا مثلاً می‌داند این معمولاً یک آدمی هست که معمولاً وقتی که غسل می‌کند یادش می‌رود که مثلاً فرض کنید توی نافش را هم بشوید.
س:؟؟؟

ج: اگر غافل است و این‌جوری هست کسی که غافل است خودش واقعاً درست است. خب چه لزومی دارد بگوید؟ مثل همان که امام باقر سلام‌الله علیه هست که غسل می‌فرمودند توی حمام، بخشی از کمرشان آب نگرفته بود آن شخص گفت، حضرت فرمودند ما عليك؟ لزومی نداشت که تو به من بگویی. حالا البته این دلیل نمی‌شود که امام علیه السلام نمی‌دانستند و تا آخر هم نمی‌کردند. برای این که حالا اگر کسی را دیدی لازم نیست بگویی، می‌خواستند این جهتش را به او بگویند.

این استدلالی است که مرحوم شیخ اعظم قدس سره فرموده است که ایشان می‌فرمایند که «من أن عدم تنبيه رسول الله صلى الله عليه وآله في قضية عمار و ابويه حيث أكرهوا على الكفر فأبوا أبواه فقتلا و اظهر لهم عمار ما ارادوا فجاء باكياً الى رسول الله صلوات الله عليه وآله فنظرت الآية من كفر بالله من بعد ايمانه الا من أكره و قلبه مطمئن بالايمان فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله إن عادوا عليك فعد» این «يدل على ترخيص الشارع في ترك التوريه بعد عدم امكان التفصي بوجه آخر» راه دیگری نداری، این را هم عیبی ندارد ترک بکنی، «فإن التنبيه في المقام و إن لم يكن واجباً الا أنه لاشك في رجحانه خصوصاً من النبي صلى الله عليه وآله بإعتبار شفقتة على عمار و علمه بكرهه تكلم عمار بالفاظ الكفر من دون توریه كما لا يخفى»

خب جواب‌های مختلفی اعظم این جا به این استدلال دادند، یک جواب که مرحوم سید در حاشیه دارند مرحوم نائینی دارند در منية الطالب و امام دارند مرحوم آقای خوئی دارند و یک جواب رایجی است که خیلی‌ها دادند این جواب را. این هست که ممکن است علت عدم تنبیه حضرت این هست که توریه در این مقام با این گفتار او به این شکلی که توریه هم نمی‌کند هیچ فرقی از نظر حرمت ندارد. و توریه فایده‌ای ندارد این جا که من حرام الی حلالی بخواهد فرار بکند. نه، این جا واقعاً در صورت اکراه این‌چنینی واقعاً بیاید کلمه‌ی کفر را بگوید یا با توریه بگوید. فرقی از نظر حرمت ندارد. چرا؟ برای این که فرمودند که باب هتک و شتم و سب و امثال ذلک، این

کاری به این ندارد که حتماً معنا اراده بشود. اگر لفظ تنها هم ولو بدون اراده‌ی معنا و بدون قصد معنا موجب هتک بشود موجب آبروریزی بشود موجب تحقیر بشود این حرام است. حالا کسی مثلاً معاذالله به کسی خطاب بکند و مثلاً بگوید یا حمار فلان، و مقصود او از حمار مثلاً شیر درنده، مثل این که بگوید یا اسد، این در جمعی بیاید به یک کسی خطاب بکند و بگوید کذا، محقق می‌شود این هتک. این هتک به این هست که این لفظ یک ظاهری دارد فلذاست که این تفوه به کلمات کفر، و کلمات تبری از معاذالله خدای متعال یا از رسول خدا یا از ائمه‌ی هدی علیهم السلام این الفاظی که معنای آن بحسب ظاهرش این است این چون مشتمل بر هتک است بر سبّ است در بعضی جاها به قول امام سبّ هم می‌شود گاهی، و این‌ها، فلذا حرام است حالا چه قصد معنا بکنی و چه نکنی، فلذا چون این‌جا توریه که همین مثالی که عرض کردم مثلاً آن واژه را بگوید و شیر و اسد مقصود او باشد این همه از او چه می‌فهمند؟ از آن یک جسارتی می‌فهمند، و هتک می‌فهمند، فلذاست بخاطر این حضرت اشاره فرمودند.

س: نسبت به کفر این طوری نیست نسبت هتک و سبّ این‌طور است ولی اگر اراده بکند کفر و هتک و سبّ با هم صادق است اراده نکند هتک و سبّ فرمایش شما درست است چون به ظاهر است و محقق می‌شود ولی کفر این‌جوری نیست.

ج: کفر هم همین‌طور است.

س: کفر مرتب بر قصد لذا او بر حرامش؟؟؟

ج: نه، کافر شدن مترتب بر قصد است. اما این که هتک ساحت مقدس باری تعالی می‌شود، هتک دین می‌شود، این را که ... آقای خوئی هم روی همین تکیه می‌کنند که این در یکی از تقریرات مصباح الفقاهه شاید باشد که این خودش هتک است. که معاذالله معاذالله بگوید مثلاً خدا نیست یا امثال این‌ها، دیگر حالا این‌ها را ما بهتر است که به زبان جاری نکنیم، این جور الفاظ، می‌گوید این‌ها خودش هتک است این حرام است تفوه به این هم حرام است.

س:؟؟؟ آیه حاج آقا نمی‌گوید لا تهتکوا بالله من بعد ایمانه الا من اُکره و قلبه بالایمان، که بگویی لا تهتکوا اصلاً با تفصی به توریه از تحت لا تهتکوا درمی‌آید، آیه می‌گوید «من کفر بالله من بعد ایمانه» که ایشان هم بخاطر کفرش خودش دلش گرفته بوده آقای عمار، من کفر بالله من بعد ایمانه، فکر نکند کافر شده الا من اُکره و قلبه ... فقط کفر را دارد خارج می‌کند اصلاً ربطی به هتک ندارد.

ج: نه،

س: اصلاً ایشان نمی‌خواهد بگوید که ما ... ببینید اطلاق ادله‌ای که می‌گوییم به واسطه‌ی عدم تنبیه حضرت خارج شده، آن عمومی که سمت آن می‌رود من کفر است. لانهتکوا نیست که.

ج: نه نمی‌گوییم که این ... می‌گوییم مثل هتک است.

س: بله مسلّم است هتک را می‌پذیریم. مورد قضیه‌ی عمار اصلاً بحث هتک نیست. اصلاً بحث کفر است. کفر هم ارادة القلب است اخذ القلب است ایمان است قصد است. کفر به این هست.

ج: نه، جواب این است که چطور الفاظ سبّ و امثال ذلک که دارای معانی‌ای هستند که وقتی معنا را قصد می‌کنی هتک می‌شود بی‌احترامی می‌شود این الفاظ ...

س: پس این ثمره ندارد؟

ج: این جاها توریه هم ثمره ندارد چون نفس این ... در آن جاها داریم می‌گوییم حالا ...

س: نفس این الفاظ مع التوریه کفر است؟

ج: نه کفر را الان کار ندارم.

س: آخر بحث ما الان کفر است.

ج: شما صبر نمی‌کنید که.

حرف بر سر این است که دارد این جا را تنزیل می‌کند منزله‌ی آن جا، می‌گوید این جا مثل آن جاست. چه طور در الفاظ سبّ و ما یوجب الهتک و التحقیر و التوهین، چه جور آن الفاظ حرمت آن دائر مدار این نیست که حتماً معنا قصد بشود؟ اگر معنا هم قصد نشود چون یترتب علیه الهتک و السبّ و التحقیر و التوهین حرام است. فلذا است اگر کسی گفت من مجبور شدم به یک کسی فحش بدهم لازم نیست به او بگوییم آقا آن جا توریه بکن، چون قصد معنا بکند یا نکند، هر دوی آن‌ها این هتک برای او هست. این جا هم می‌گویند مثل آن جا، یعنی ما از ادله فهمیدیم که تنطّق به الفاظ کفر موضوعیت دارد و حرمت دارد ولو معنا را قصد نکنیم، مثل آن جاست. نه این که موجب کفر می‌شود خود تنطّق و تفوّه به الفاظ کفر ...

س: ولی قصد بکنی با قصد نکنی فرق می‌کند درست است؟

ج: نه، هیچ فرق نمی‌کند هر دوی آن‌ها اشکال دارد.

س: تنطّق از چه باب حاج آقا؟ تنطّق به الفاظ کفر از چه باب حرام است؟ از باب این که خروج از ایمان لازم می‌آید؟ اگر این است که قطعاً همین است و بخاطر همین عمار که فکر می‌کند من بعد ایمانه کفر، کافر شده مناط خروج از ایمان است قطعاً تنطّق از باب خروج از ایمان با استهزاء که یک امر ظاهری است هتک و سبّ؟؟؟

یک برداشت ظاهری است قطعاً مناط آن دوتاست، بله اگر بگوییم تنطق به کفر از باب این که وهن دین می‌شود که این‌هایی که مرید دین هستند دارند خود دین‌شان را ضایع می‌کنند از این باب است بله، اما از این باب نیست آیه می‌گوید من کفر بالله من بعد ایمانه، یعنی تنطق کرده بخاطر خروج از ایمان که کافر شده و این تابع قصد است صد درصد. پس این ربطی به هتک و استهزاء ندارد تنطق به کفر منطوق این‌جا کافر شدن واقعی هست استظهار ظاهری که بگویم وهن دین می‌شود.

ج: یعنی این که خدای متعال فرموده «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ» یعنی کافر واقعی بشود؟

س: پس چی؟

ج: «وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ»

س: الا، می‌گوید که این کافر نشده؟؟؟

ج: خب می‌دانم، یعنی همین که من کفر؟؟؟

س: قصد بکند کافر هم می‌شود قصد نکند، فقط هتک است لذا اگر مخلص توریه است باید بیاید بگوید.

ج: یعنی استثناء منقطع است؟

س: نه اگر مخلص توریه است حتماً باید بیاید بگوید.

ج: استثناء منقطع است «مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» استثناء از مَنْ كَفَرَ است؟

حالا این جوابی است که سید فرموده و آقایان بزرگوار متعددی فرمودند. حالا من عبارت ایشان را بخوانم.

«أَنَّ مَا ارَادُوهُ مِنْ عَمَارِ كَانِ هُوَ التَّبَرُّي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ مِثْلُ سَبِّ فِي كَوْنِهِ حَرَاماً وَإِنْ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ بِقَلْبِهِ فَالتَّوْرِيَّةُ غَيْرُ نَافِعَةٍ فِيهِ إِذِ الْمَنَاطُ فِيهِ هُوَ اللَّفْظُ الدَّالُّ كَمَا فِي السَّبِّ إِذِ التَّكَلُّمُ بِهِ حَرَامٌ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ قَاصِداً بَلْ وَلَوْ كَانَ قَصْدُهُ الْمَدْحُ» در آن‌جایی که می‌گوید حمار، حمار را در اسد استعمال می‌کند و می‌خواهد بگوید که تو شیر هستی و مدح می‌خواهد بکند؛ اما این‌جا ولو قصد مدح است اما با این واژه، بیاید این‌جوری بگوید بعد بگوید من واقعاً قصدم این بود می‌خواستم این را بگویم این هتک کرده، این سب شده هتک شده، «فَإِنَّ الْمَدَارَ فِيهِ عَلَى الْهَتَكِ فَهُوَ حَاصِلٌ بِمَجْرَدِ الْكَلَامِ سِوَاهُ كَانِ قَاصِداً أَمْ لَا» این عبارت سید بود.

آقای خوئی هم فرموده است که... دیگر حالا عبارت ایشان را ندارم ایشان هم همین‌طور فرمایشی فرمودند امام هم همین‌طور فرمایشی را دارند.

س:؟؟؟

ج: بله «ثانیاً آن‌ الرسول صلی‌الله‌ علیه‌ و آله و این لم‌ ینبّه‌ عماراً‌ علی‌ التوریه‌ و اغفل‌ تعلیمه‌ ایّاه‌ و لکنّه‌ من‌ جهة‌ عدم‌ مشروعیتها‌ فی‌ امثال‌ المقام»‌ توریه‌ در‌ مثال‌ مقام‌ مشروعیت‌ ندارد،‌ جایز‌ نیست. «فإنّ‌ اظهار‌ الکفر‌ و لو‌ مع‌ التوریه‌ محرّمٌ‌ فی‌ نفسه‌ لأنّه‌ هتکٌ‌ لله‌ سبحانه‌ و تجاسرٌ‌ لعظمته‌ و کذلک‌ التکلم‌ بکلمة‌ الفحش‌ و اشباهها‌ و من‌ البدیهی‌ أنّه‌ لو‌ جازت‌ التوریه‌ فی‌ اظهار‌ کلمة‌ الکفر‌ عند‌ التقیّة‌ لجازت‌ مطلقاً‌ و لو‌ فی‌ غیر‌ حال‌ التقیّة‌»
س: ???

ج: نه بابا به آیه کار نداریم.

س: آیه دارد ??? تمام مطلب را دارد می‌گوید شأن نزول آیه است دیگر.

ج: حرف بر سر این هست که پیغمبر اکرم صلی‌الله‌ علیه‌ و آله و سلم چرا توریه به عمار یاد ندادند؟ چطور تنبیه نکردند که توریه بکن؟ با این که جایش این بود که این را تعلیم بکنند جواب این است برای این تعلیم نکردند و نگفتند چون این جا توریه هم اشکال دارد. اگر بنا باشد همان جور که کار او اشکال دارد و به اکراه تمام می‌شود توریه هم اشکال دارد.

س: معلوم است که توریه معتبر نیست چون اگر معتبر بود اقلّ اشکالاً هست توریه، چون هتک درست است که بر او مترتب می‌شود ولی کفر که بر آن مترتب نمی‌شود.

ج: حالا صبر کنید شما. بر آن کفر مترتب می‌شود حالا ببینیم.

این جوابی است که سید و بزرگان دادند. دو تا از بزرگان به این جواب اشکال کردند، یکی مرحوم آقای حجت رحمة‌الله‌ علیه‌ است که در تقریر بحث‌شان که مرحوم آقای تجلیل نوشتند، ایشان فرموده است که این خلط است بین سبّ و فحش و این‌ها، و بین مسئله‌ی الفاظی است که دلالت بر کفر می‌کند. ایشان فرموده بله آن‌ها درست است که آن‌ها فرمودند. آن الفاظ سبّ و فحش و دشنام و این‌ها چه قصد معنا بکنی و چه قصد معنا نکنی، آن هتک بر آن مترتب است. اما مجرد تنطّق به الفاظ کفر، این اشکالی ندارد مثل کسی نقل بکند مثلاً بگوید فرعون گفت که خدا نیست یا بگوید ابولهب تبرّی جست ... آن عین عبارتش را هم بگوید از رسول خدا صلی‌الله‌ علیه‌ و آله و سلم، این چه عیبی دارد؟ اگر نفس این که الفاظ کفر را بکار بخواهی ببری اشکال داشته باشد باید بگویی نقل کفر هم اشکال دارد و حال این که احدی نمی‌گوید که نقل کفر اشکال دارد. از مسلمات است.

«و فيه أنّ‌ حرمة‌ التکلم‌ بکلمة‌ الکفر‌ بنفسه‌ ممنوعٌ‌ جداً‌ کیف‌ و من‌ البدیهی‌ عدم‌ الحرمة‌ التکلم‌ بها‌ بعنوان‌ النقل‌ و الإخبار‌ و منشأ‌ التوهم‌ خلط‌ کلمة‌ الکفر‌ بالشتّم‌ و السبّ‌ فإنّ‌ التکلم‌ بألفاظهما‌ (شتّم‌ و سبّ‌) لمکان‌ وجود‌ مفسدة‌

التحقیر و التوهین فيه صار محرماً فإن لم يُقصد المعنى منه أو قُصد منها التورية فافهم ذلك» این فرمایش ایشان است که می‌گویند این اشکالی ندارد.

س: یعنی نقل حرف را می‌گویند اشکال دارد؟

ج: نه این را دارد شاهد می‌گیرد، می‌گوید اگر این که شما تنطّق به لفظ کفر بکنی ولی معنا را قصد نکنی، این حرام باشد خب باید نقل کفر هم حرام باشد.

س: در مورد نقل هتک ایشان چه می‌گوید؟

ج: آن‌جا درست است چون با آن هتک می‌شود.

س: لذا الان می‌گویند لعن؟؟ یزید گفت؟؟ همه‌ی آقایان دارند بالای منبر می‌گویند آن؟؟؟ آن هم نمی‌خواهد بگوید که نقل هتک اشکال دارد آن می‌گوید از جانب خودت اگر بگویی، اگر قصد بکنی یا قصد نکنی، هتک محقق می‌شود در مورد نقل صحبت نکرده ایشان.

ج: نکرده، ایشان دارد می‌گوید که

س:؟؟؟

ج: نه ببینید حالا اشکال را بفهمیم که ایشان چی دارند جواب می‌دهند تا حالا ببینیم درست است یا درست نیست. ایشان دارند می‌گویند شما آقای نائینی یا آقای سید شما دارید می‌گویید چی؟ می‌گویید تنطق به لفظ کفر حرام است مثل تنطق به لفظ شتم و سبّ و امثال ذلک می‌ماند، این حرام است. جواب ما این هست که نه این حرام نیست از کجا می‌گویید که حرام است؟ نه دلیل بر حرمت آن نداریم. حرام نیست نه این که دلیل نداریم می‌دانیم که حرام نیست چون بالضرورة کسی إخبار از الفاظ کفر کسی بکند یا نقل بکند الفاظی را که یک کسی، کافری گفته است این مسلم اشکالی ندارد.

س:؟؟؟ آن در بنده‌ی خدا در مورد نقل صحبت نمی‌کرد از جانب خودش گفتند صحبت می‌کرد. نقل هتک هم اشکالی ندارد. مگر این که یک الفاظی را شامل بشود که آن الفاظ ... و الا نقل هتک هم اشکالی ندارد آقای نائینی در مورد تنطق از ناحیه‌ی خودش داشت می‌گفت.

ج: ببینید نقل هتک؟؟؟

س: تفصیل دارد.

ج: نه، اگر مثلاً بگوید یک بزرگی در یک مجلسی هست بگوید من رفته بودم فلان‌جا، آن آقا می‌گفت که این حمار است خب باز هم هتک است.

س: همه‌ی موارد ولی این‌طوری نیست.

ج: این هتک است لازم نیست که

این فرمایش ایشان است. عرض می‌کنم به این که این اشکال شاید وارد نباشد اشکال آقای حجت رضوان‌الله علیه با این بیانی که ایشان گفتند. این است که ببینید در مقام شما دلیل، اولاً مقام نقل با مقامی که ظاهر آن نقل نیست تفاوت می‌کند گاهی، ولی ما لازم نیست این‌جا علم داشته باشیم که تفوه به الفاظ کفر و لو به نحو توریه حرام هست یا نیست. چون با برائت که این‌جا کار حل نمی‌شود که، همین که احتمال می‌دهیم لعل که حضرت نفرموده از این باب باشد. شاید خود تفوه به این، اشکال داشته باشد. بله ممکن است که اگر از ما سؤال بکنند بگوییم ... مثلاً دلیل پیدا نکردیم برائت جاری بکنیم، اما در این مقام که می‌خواهیم یک مطلبی را استفاده بکنیم که متوقف است بر این که در واقع اشکال نداشته باشد استدلال متوقف بر این است که در واقع ... و حال این که نه وقتی در واقع می‌بینیم ... در واقع لعل حرام باشد اگر در واقع حرام باشد حضرت لازم نیست بفرمایند.

س: ???

ج: نه نمی‌گویم.

س: ???

ج: عرض می‌کنم می‌گویم که در نقل و فلان که شما می‌فرمایید ... اما این که اگر نقل نکرد باز حرام نیست به چه دلیل می‌گویید حرام نیست؟

س: چون مسلم است.

ج: از کجا مسلم است؟

س: ??? آن‌جا مسلم است اگر ???

ج: نقل می‌گویم اما اگر نقل نمی‌کنید آن‌جا به چه دلیل می‌فرمایید؟ دلیلی داریم؟ آیه‌ای داریم روایتی داریم؟ ظاهراً چنین چیزی نداشته باشیم اگر بخواهیم بگوییم به برائت می‌گوییم از باب عدم الدلیل و برائت است و این این‌جا نافع نیست همین کفایت می‌کند البته بهتر بود عبارت مرحوم سید یا بزرگان دیگری که این جواب را فرمودند این‌جا همین که این‌جوری بفرمایند همین که ما احتمال می‌دهیم این هم لعل حرام باشد. این کفایت می‌کند در این که استدلال عقیم بشود همین که احتمال بدهیم. ولو این که از نظر خودمان برائت جاری بکنیم.

جواب دومی که داده شده در این‌جا که باز این جواب دوم از محقق نائینی اصلش هست محقق خوئی هم فرمودند این است که اصلاً در مسئله‌ی عمار، مسلم عمار توریه کرده، هم بلد بوده، هم کرده، حالا آقای نائینی

می‌فرماید اصلاً مؤمن نمی‌شود بدون توره کلمه‌ی کفر به زبان خودش جاری بکند، آقای خوئی می‌فرمایند عمار با آن شخصیت با آن عظمت با آن نبوغ به تعبیر مصباح الفقاهاه با نبوغی که دارد حالا در محاضرات با جلالت شأنی که دارد قدر و مقام بلندی که در تقوا و این‌ها دارد نمی‌شود وقتی دارد مثلاً حرفی می‌زند راجع به رسول خدا یا نفی مثلاً باری تعالی را بکند قصد واقعی داشته باشد. همان‌طور که از آن طرف این‌جوری است اگر یک کافری را مجبور کنند بگویند شهادتین بگو، قصد می‌کند؟ به زبان جاری می‌کند، ولی قصد نمی‌کند از این طرف هم به یک مؤمنی مثل عمار بلکه پایین‌تر از عمار، بگویند تبرّی بجوی از خدا و رسول و این‌ها، ممکن است که الفاظ را بگوید ولی مسلم معنا را قصد نمی‌کند. و هذا هو التوریه دیگر.

س: دغدغه‌اش همان الفاظ بوده که گریه می‌کرده.

ج: بله.

حتماً جزم داریم قطع داریم که هر مؤمنی فضلاً عن عمار که مؤمن بالایی است این‌طوری است که به حضرت چه بفرماید؟ خب آن خودش دارد توره می‌کند دیگر.

س: پدر و مادرش که نگفتند.

ج: آن‌ها نگفتند، آن‌ها همین به نحو توره هم امتناع کردند، ولی ایشان به نحو توره امتناع نکرده. توره کرده، چرا شما می‌فرمایید حضرت باید تعلیم می‌کردند او را، توجه به او می‌دادند که توره بکن؟ او حتماً توره کرده. شکی نیست که هر مؤمنی توره می‌کند فکیف به عمار.

آقای نائینی خدا رحمت‌شان بکند فرمودند «و ثانیاً أنّ مثل عمار لایحتاج الی التنبیه لأنّ المؤمن لامحالة لا یقصد معنی لفظ الکفر و لو أکره علیه» یا ایشان فرمودند که «من أنّ جلاله قدر عمار یقتضی أنّه ورّی فی ذلک و لم یقصد الکفر و التبری من النبی صلی الله علیه و آله و دینه حقیقه و اظهر الکفر صوراً کما أنّ الکافر إذا أکره علی الشهادتین یبرّی فیهما من قصد المعنی و عقد القلب علیهما و لذا لم یأمر النبی صلی الله علیه و آله بها»

س: ???

ج: و قلبه مطمئن بالایمان؟ حالا نه آن به نظر ...

س: ???

ج: حالا عرض می‌کنیم این که ببینید این که شما می‌فرمایید حتماً توره کرده، این وابسته است به این که توره را چه معنا کنیم. اگر توره معنای آن این باشد که نفس را در آن که ظاهر آن هست استعمال نکند، اگر این‌جور معنا می‌کنیم توره را، کما این که در فرمایش فقه العقود و این‌ها نقل کرده که اصلاً توره این هست که نفس را

در آن‌چه که ظاهرش هست استعمال نمی‌کند، نه این که مراد جدی‌اش را، در آن‌جا فرمودند که چی؟ فرمودند که کسی که می‌گوید و الله یدی خالی، چه آن که دروغ می‌گوید چه آن که توریه می‌کند هر دو می‌خواهند به ذهن مخاطب مراد جدی‌شان این است که آن بگوید که من مالک لا امتلک شیئا، ولی فرق این هست که آن که دروغ می‌گوید این لفظ را هم در همان لا امتلک شیئاً دارد استعمال می‌کند این که توریه می‌کند این یدی خالی در آن استعمال نمی‌کند، در خلاف ظاهرش استعمال می‌کند، که همین فقط دستم چیزی ندارم. این‌جا اگر شما توریه را چه معنا می‌کنید؟ بله هیچ مؤمنی قصد واقعی او این نیست که خدا نیست. اما آیا این لفظی را که دارد می‌گوید این را استعمال در غیر این معنای ظاهری آن می‌کند؟

س:؟؟؟

ج: بلکه معمولاً توجهی هم ندارند در همان استعمال می‌کنند. فلذاست که اگر این‌جور بگوییم که معنای توریه این هست که یا اصلاً استعمال نکند که ما می‌گفتیم آن‌جا حالا... ورّی یعنی ستره، یعنی آن مراد واقعی خودش را مستور قرار داده و پنهان کرده، توریه در لغت یعنی پنهان کردن، حالا یا به این هست که اصلاً معنا را قصد نمی‌کند و استعمال اصلاً نمی‌کند یا اگر استعمال می‌کند در غیر آن که ظاهر آن هست استعمال می‌کند.

این جواب دوم پس مبنی بر این است که شما توریه را چه‌جور معنا می‌کنید؟

این‌جا من غفلت کردم گفتم آن فرمایش اول، اشکال اول مرحوم سید و آقای نائینی و بزرگان آدم دو تا جواب از آن داده شد یک جواب مال آقای حجت بود، یک جواب دیگری هم بود که من غفلت کردم و رفتم سراغ اشکال دوم و جواب دوم که آن فرمایش شیخ الاستاد است که در النضید است که دیگر حالا چون وقت گذشته فردا ان شاء الله.

پایان.